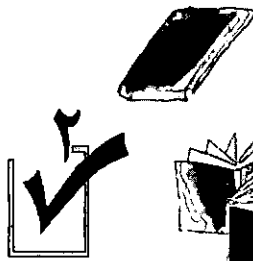
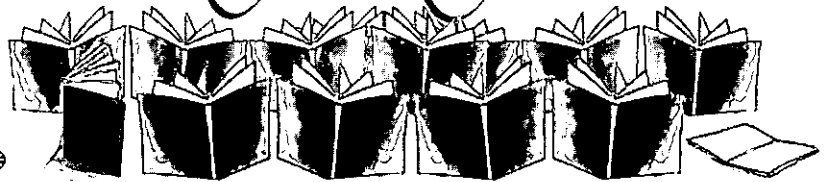




یاد‌های آموزش



پرویز شهریاری



بازنشستگی خود را به عنوان فروشنده‌ی کتاب می‌گذرانند... همیشه می‌توانست شونده را با یاد‌های تلخ و شیرین جالبی که از دادگستری داشت، مجذوب خود کند و با شرح گرفتاری‌های کسانی که ناخواسته به

اکبریت (۱۹۵۵-۱۸۷۹)، فیزیکدان مشهور آلمانی و پرنده‌ی جایزه‌ی نوبل در فیزیک سال ۱۹۲۱، به همراه همکار خود اینگونه می‌نویسد: «خویشاوندان ما، پلیسی خوب می‌دانند که اکثر نشانه‌ی ثانویه و ساختگی، جایی نشانه‌ی حقیقی را بپوشاند، پس پرسیدن به رازها، تا چه اندازه مفید می‌باشد. . . نتیجه‌گیری‌های الهامی که نتیجه‌ای بدون واسطه از مشاهده‌اند، همیشه با حقیقت سازگار نیستند؛ زیرا برخی وقت‌ها، برگه‌های نور و عین و گمراه‌کننده‌ای را می‌سازند. . . در بهترین داستان‌ها نیز ممکن است، آشکارترین نشانه‌ی سبب پیدایش گمراه‌ترین احتمال شود. هنگام جست‌وجو برای نورگفتاری‌های طبیعت (و جامعه)، تغییرهایی که از روشن‌ترین حدیسی‌های الهامی نتیجه می‌شوند، اغلب ثانویه‌ترین آن‌ها هستند.»

دام پرونده‌های «قانونی» افتاده بودند، در واقع گوشه‌ای از تاریخ مردم این سرزمین را باز گوید...

اتومبیلی بانسانه‌ی «بنز» جلوی کتاب فروشی ترمز کرد. راننده پیاده شد، در عقب اتومبیل را باز کرد و مردی چهار شانه و بلند قامت، با سبیلی سپید و سیاه و کم‌پشت، ولی آویزان، با لباسی نیمه رسمی از آن پیاده شد. عصای پارویی در دست و «شاپوی» قهوه‌ای با لبه‌ای نه چندان بلند و اندکی به بالا برگشته بر سر داشت... با چهره‌ای اخم‌آلود (و شاید هم همراه با تفکر) وارد مغازه شد و بدون مقدمه گفت: «آقا من دو متر و نیم کتاب ۴۰ ساتی می‌خواهم، با جلد طلاکوب و کاغذ

به یاد دارم، کتابخانه‌های شخصی و قفسه‌های سالن‌های پذیرایی خانه‌های اشرافی، وسیله‌ای برای خودنمایی و فضل فروشی بوده است. بی‌تردید در سرگذشت‌ها خواننده‌اید که سرمایه‌داران و اشراف انگلیسی و فرانسوی سده‌ی نوزدهم (و شاید باز مانده‌های سستی آن‌ها تا به امروز) به کتاب مانند «اشیای عتیقه» می‌نگریستند و به آنان، نه برای نوشته‌هایش، بلکه برای اعتباری که به صاحبش می‌بخشد و در ضمن وسیله‌ای برای اندوختن سرمایه می‌شود، علاقه داشتند...

سال‌ها پیش به سراغ زنده‌یاد احمدی در «کتاب فروشی اندیشه» رفته بودم. او از قاضی‌های شریف و درستکار بود و دوران

بازار کتاب خراب است و حتی می‌توان گفت بسیار خراب است. شمارگان کتاب تا ۵۰۰ و هزار نسخه پائین آمده است و همین شمارگان اندک هم، در قفسه‌های کتابخانه‌ها خاک می‌خورد.

می‌گویند مردم از کتاب خیری ندیده‌اند و به همین مناسبت، از آن فاصله گرفته‌اند. می‌گویند تنها کتاب‌های نفیس و پر نقش و نگار خریدار اندکی دارند، آن هم برای زینت دادن کتابخانه‌های شخصی نوکیسه‌هایی که ادای «اشراف» را در می‌آورند و کتاب‌های پر قیمت را در قفسه‌های ساخت ایتالیای سالن پذیرایی خود جامی دهند؛ بی‌آن‌که آن‌ها را یک بار هم ورق زده باشند. و این، رسم تازه‌ای نیست. از زمانی که

اعلا .»

کارتی جلو زنده یاد احمدی گذاشت و همان طور که به آرامی برمی گشت نایرون برود، گفت: «قیمت کتاب ها را تلفنی به من اطلاع دهید. راننده ی من چک آن را برای شما می آورد و کتاب ها را تحویل می گیرد...»

من شگفت زده به این گفت و گوی غیر عادی گوش می دادم. زنده یاد احمدی که متوجه حیرت من شده بود، توضیح داد: «این آقا از کارچاق کن های بزرگ است... در واقع، کارش کلاه برداری یا به زبان ساده تر دزدی است.

خانه ی تازه ای ساخته و بخشی از سالن پذیرایی را با قفسه هایی برای نمایش

وسایله های قیمتی و عتیقه پر کرده

است. دوسه طبقه را هم برای

پر کردن کتاب در نظر

گرفته است. این

طبقه ها ارتفاعی به

اندازه ی چهل

ساعتی متر

و



روی هم، طولی به اندازه ی دو متر و نیم دارد...»

- خب، شما...

- من به انبار می روم و کتاب های خوش

چاپ و خوش جلد را جدا می کنم و در جعبه ای

جا می دهم تا راننده ی او آن ها را ببرد.

- چه کتاب هایی؟

- مهم نیست که کتاب مربوط به ریاضیات

باشد یا فال بینی و کف بینی. تنها باید زیبا باشند

و نا آن جا که ممکن است، همراه با عکس های

رنگی. این آقا دکور می خواهد نه کتاب...

و هنوز این نمایش ادامه دارد، بازیگران

عوض می شوند، ولی نمایش تغییر نمی کند.



با وجود این، مطلب به این سادگی نیست.

خودنمایی آدم های پولدار، چه نوکیسه باشند و

چه کهنه کیسه، همیشه بوده است و کسی آن ها را

کتابخوان به شمار نیاورده است.

چه کسانی کتاب می خوانند؟ اگر از

کتاب های درسی و کمک درسی و به ویژه

کتاب های تستی که نیاز عبور از هفت خان

«کنکور» را برآورده می کنند بگذریم، کتاب را

باید نزد علاقه مند به آن پیدا کرد و این کسی است

که صاحب فرهنگ است یا می خواهد با فرهنگ

شود. چنین کسی زندگی را دوست دارد و در

آرزوی اعتلای فرهنگ و تمدن سرزمین

خود (و تنها سرزمین خود) می سوزد،

غم ناراستی ها و زشتی های جهان

امروز قلب او را می فشارد و...

چنین انسانی، نه

سرمایه ای دارد و نه

می تواند راهی

«میان پر»



برای سرمایه اندوزی پیدا کند.

به ویژه در شرایط اقتصادی امروز ایران،

کارمندان دولت، افسران و کارمندان

سازمان های نظامی و انتظامی، معلمان و

استادان دانشگاه و کارمندان علمی، پژوهشگران

و مهندسان، دانش آموزان و دانشجویان و ...

یعنی همه ی کسانی که به ناچار با درآمد ثابت و

ناچیز خود زندگی می کنند، کتاب به نوعی

کالای لوکس درجه ی دوم برای آن ها تبدیل شده

است. خانواده ناچار است در آغاز به

ضروری ترین هزینه هایی بپردازد که برای زنده

ماندن لازم هستند و سپس، اگر چیزی باقی ماند

(که به ندرت پیش می آید)، صرف پیشرفت دانش

و فرهنگ اعضای خود کند.

اگر بخواهیم مسأله ی مربوط به عدم تعادل

درآمد و هزینه ی خانواده های با فرهنگ و

کتابخوان را بررسی کنیم، به نتیجه ای اندوه بار

می رسم که ریشه ی بیش تر درماندگی های

اجتماعی ماست؛ ولی جای آن در این جا نیست

و به نیروی تحلیل جامعه شناسان و اقتصاددانان

نیاز دارد.

توسعه ی اقتصادی و پیشرفت اجتماعی،

بدون گسترش فرهنگ ممکن نیست و به همین

مناسبت در کشورهای توسعه یافته با شیوه های

متفاوت به آن یاری می رسانند. سرزمین ما، نه

تنها از نظر مواد اولیه و گوناگون آب و هوا،

پر نعمت و کم نظیر است، که از نظر استعداد و

تلاش مردم هم، برای توسعه ی تند اقتصادی،

آمادگی کامل دارد. ولی باید از راهی رفت که

این نعمت ها و این استعدادها ضایع نشوند و در

مسیر درستی قرار گیرند. و این، بدون گسترش

سریع فرهنگ و کتابخوانی ممکن نیست.

یکی از شرایط گسترش فرهنگ، وجود

کتاب و نشریه و در کنار آن کتابخانه های عمومی

است که دولت باید نقش شایسته ای در این زمینه

به عهده بگیرد. دولت باید همراه با توسعه ی

کتابخانه های عمومی و کتابخانه های مدرسه ها

و دانشگاه ها، راهی جدی و عاجل برای



کمک به ناشران آزاد پیدا کنند و با حمایت از آن‌ها، سقوط فرهنگ را مانع شود. هنوز کتاب‌های چاپ شده در پیچ و خم‌های کارهای اداری گاه خیلی طولانی معطل می‌شوند. گرچه این مانع‌ها به خودی خود بسیار ترمزکننده‌اند و گاه به عاملی «ضد فرهنگی» تبدیل می‌شود، ولی تنها از میان برداشتن آن‌ها هم، دشواری را حل نمی‌کند. بدون هیچ اغراقی باید گفت که ناشران آزاد، اگر از استثناها بگذریم، با گذشت‌ترین صاحبان حرفه‌ها هستند، زیرا در شرایطی که با اندک «هوشیاری» می‌توان سرمایه و توان خود را در راه‌هایی به کار انداخت که سودهایی کلان و خرد صدرصد داشته باشد، مسیری را ادامه می‌دهند که یا ضرر دارند یا سویی بسیار اندک.

ناشران آزاد، مردمانی عاشقند؛ عاشق مردم و فرهنگ و دانش سرزمین خود. در راه توسعه اقتصادی، بدون یاری این دوستاناران دانش و فرهنگ، در شرایط اجتماعی امروز، نمی‌توان موفق شد. باید راه و روش جدی برای یاری به آن‌ها و در نتیجه، یاری به خانواده‌های کتابخوان پیدا کرد. هر پولی در این راه هزینه شود، سرانجام چند ده برابر خود را به جامعه باز می‌گرداند. همیشه باید به یاد داشته باشیم، بدون کتاب و نشریه و کتابخوان، هیچ انتظاری در جهت توسعه فرهنگی و در نتیجه، توسعه اقتصادی نمی‌توان داشت.



در ابتدای مقاله، جمله‌ای به نقل از اینشتین و اینفلد آورده‌ام که به زبان ساده می‌گفت: «باید از نشانه‌ی نادرست و ساختگی به جای نشانه‌ی حقیقی پرهیز کرد تا آدمی را گمراه نکنند». آنچه تا این جا آمد نادرست نبود، ولی نشانه‌هایی فرعی بود برای این که به نشانه‌ی درست و واقعی برسیم. باید درباره‌ی کتاب و کتابخوان، دست روی مسأله‌ی اساسی یعنی «کنکور» بگذاریم که سال‌هاست به ویران کردن دانش کشور ما مشغول است. اگر راهی عاجل برای آن پیدا نکنیم، به کتاب و کتابخوان هم نمی‌توانیم هیچ

امیدی داشته باشیم.

ذات و اهمیت کنکور چنان است که حتی در بهترین شکل خود، نمی‌تواند بهترین‌ها را انتخاب کند. انسان موجودی پیچیده است و تجربه نشان داده است که نتیجه‌ی آزمایش نمی‌تواند استعدادها و توانایی‌ها را طبقه‌بندی کند؛ به ویژه «آزمایش تستی» به هیچ وجه قدرت منعکس کردن عمق سواد و درک دانش‌آموزان را ندارد. کم‌ترین عارضه‌ی جسمی یا روانی در روزها و ساعت‌های نزدیک به «مسابقه» می‌تواند، همه‌ی امیدها را بر باد دهد و سرنوشت‌ها را دگرگون کند.

دانش‌آموز علاقه‌مند از همان سال‌هایی که گام به دبیرستان و حتی دوره‌ی راهنمایی تحصیلی می‌گذارد، نگران عبور از «خوان کنکور» است و در سال‌هایی که باید بیش‌ترین کتاب را بخواند، به تست زدن مشغول می‌شود. خانواده‌ی او هم، به هر دری می‌زند که بتواند فرزندش را برای ورود به دانشگاه آماده کند. هنوز بازار کار و فعالیت اجتماعی چنان نیست که بتواند جوان دیپلمه را به راه دیگری، جز ادامه‌ی تحصیل، تشویق کند و جوان دبیرستانی احساس می‌کند، اگر از تحصیل باز بماند، قافیه را می‌بازد، در صحنه‌ی زندگی از قافله عقب می‌ماند و درهای پیشرفت به روی او بسته می‌شوند. از این هم می‌گذریم که به فرض قبولی در یک رشته‌ی دانشگاهی، تنها سرگردانی او چند سال عقب‌تر می‌رود.

این وضع در کار معلم و دانش‌آموز در کلاس درس اثری عمیق، و به اعتقاد من، اثری مخرب گذاشته است. همین که دبیری، به ویژه در سال‌های آخر دبیرستان، بخواهد مطلبی را بشکافد و عمیق‌تر درباره‌ی آن صحبت کند، یا اگر معلمی بخواهد، برای نمونه، در درس ریاضیات به مفهوم‌ها و ریشه‌های اصلی پردازد، دانش‌آموزان را با تاریخ و یا کاربرد ریاضیات یا ماهیت انسانی و قانونمند ریاضیات آشنا کند، تشویش و نگرانی سرپای دانش‌آموزان

را فرامی‌گیرد که: «این‌ها چه کمکی به موقعیت من در کنکور می‌کنند؟»

دانش‌آموز در بازار کتاب در جست‌وجوی کتاب یا نشریه‌ی علمی نیست، «تست» می‌خواهد و «راهنمای کنکور». در کلاس هم از دیر خود توقع «پلی‌کپی» و «تست» دارد، چرا که می‌خواهد راهی برای شکستن سد کنکور پیدا کند. ماهیت درس‌ها و درک عمیق آن‌ها ربطی به او ندارد.

... و همین نیاز مبرم دانش‌آموز است که «کلاس‌های کنکور و تقویتی» را رونق داده است، بازاری گرم برای «درس خصوصی» و «معلم خصوصی» پیدا شده است و حتی این‌جا و آن‌جا «دفتر»هایی باز شده‌اند که در برابر «حق‌الزحمه»، قبولی او را تضمین می‌کنند... و همه‌ی این‌ها، نه فراگیری عمیق ریاضیات، بلکه شیوه‌ی تست زدن را به دانش‌آموز می‌آموزند. مدرسه‌ها، از گونه‌های متفاوتی وجود دارند که تنها دانش‌آموزانی را می‌پذیرند که معدل نمره‌های آن‌ها بالای ۱۹ باشد و در جریان سال‌های تحصیلی، آن‌ها را با «پلی‌کپی» و «تست» بمباران می‌کنند تا درصد قبولی شاگردان خود را در کنکور بالا ببرد و راهی برای تبلیغ و جلب دیگران و تأمین «سرمایه‌ی» آینده‌ی خود باز کنند.

این وضع می‌تواند تمام آینده‌ی دانش‌کشور ما را دچار تزلزل کند و به خطر بیندازد. از این راه، نه دانشمند بلکه جوانانی با روح مضطرب و جانی آشفته خواهیم داشت که تنها یاد گرفته‌اند، چگونه از رشته‌های در هم بافی که با کارتونک‌های تستی به هم بافته شده‌اند، خود را نجات دهند.

برای حل این مسأله باید، چاره‌ای اندیشید؛ مسأله‌ای خطرناک و در عین حال بغرنج و درهم تنیده. نباید دست روی دست گذاشت، چرا که به سرنوشت دانش‌کشور ما، پژوهشگران، و همه‌ی برنامه‌های زیربنایی سرزمین مربوط می‌شود...